

## تربیت نسلی کتاب‌خوان‌تر از ما!

فراغتی و کتابی و گوشه چمنی

من این مقام به دنیا و آخرت ندهم

کاری به این ندارم که شما کتاب‌خوان هستید یا نه. و نیز کاری ندارم که در طول عمرتان به جز کتاب‌های درسی‌تان آیا کتاب دیگری نیز خوانده‌اید یا نه. و نیز کاری ندارم که ارزش‌های زندگی‌تان را از کجا ساخته و پرداخته‌اید و اینکه چگونه کتاب‌ها ارزش‌های ما را می‌سازند. و همین‌گونه کاری ندارم که کتاب یار مهربان آدمی است و از این دست شعارها و اینکه چقدر قبولش دارید یا نه. البته کاری هم ندارم که جایگاه کتاب در سبد هزینه شما چه جایگاهی دارد و اینکه اگر روزی مبلغ محدودی در جیب مبارکتان مانده باشد، خرج خرید یک روسری می‌کنید تا ردیف شال‌ها و روسری‌هایتان رنگی‌تر شود یا صرف خرید یک کتاب (آخر تقریباً این دو اخیراً به یک قیمت رسیده‌اند!). نخواهید هم کاری داشته باشم که برای آزمون جامع و حرف زدن در جمع والدین و یافتن چند طرح درس جدید یا یافتن پاسخ سؤالات آموزشی و تربیتی و مدیریتی‌تان آیا کتاب می‌خوانید و می‌خورید یا نه. به هیچ کدام اینها کار نداشته باشم، به یک چیز کار دارم. اینکه هر ارتباط و مرادهای با کتاب دارید و ندارید، برای کودکان‌تان، برای کودکان سرزمین‌مان، کتاب را پر بها نمایش دهید و به نمایش بگذارید. می‌گویم: بیا بچه‌ها را از خودمان کتاب‌خوان‌تر کنیم، این‌گونه...

### جلوه‌سازی:

"با صد هزار جلوه برون آمدی که من... (فروغی بسطامی)"

به کودکان و شاگردان تان نشان دهید که کتاب، چیز با ارزش و گران‌بهایی است. کتابی که روی زمین افتاده را خم می‌شویم و بر می‌داریم و از اینکه گوشه‌اش شکسته یا خراب شده، ناراحت می‌شویم. اگر صفحه یا شیرازه‌اش پاره شده، بچه‌ها ببینند که معلم من وقت گذاشت و خودش نشست و درستش کرد. اگر داشت رد می‌شد و دید کتابخانه بهم ریخته است، ایستاد و چند جلد کتاب را مرتب کرد و سپس رد شد. بچه‌ها ببینند که معلم‌ها برای کتاب خواندن (ولو نمایشی! 😊) دقایقی در دفترشان یا همراه بچه‌ها، هفتگی یا روزانه کتاب می‌خوانند. بچه‌ها ببینند که معلم‌ها و مربیان‌شان نیز در دفترشان یا اتاق کارشان چند جلدی کتاب فراهم کرده‌اند و البته کتاب‌هایشان نو و دست نخورده نیست بلکه از بس دست به دست شده کمی هم شیرازه‌اش در حال متلاشی شدن است! بچه‌ها ببینند که مربی‌شان وقتی کتابی را بر می‌دارد انگار که جام بلوری در دست گرفته و چنان مراقب آن است مبادا که ترک بردارد. بچه‌ها ببینند که معلم‌ها و مربیان‌شان در حرف‌های روزمره و هنگام گفتگو با آنان یا هنگام جواب دادن سؤالات‌شان، گه‌گاه ارجاع به کتاب می‌دهند. مثلاً: فکر می‌کنم جواب این سؤال را در فلان کتاب نوشته باشد. یا یه قصه‌ای دیدم توی فلان کتاب که خیلی شبیه این اتفاقی بود که امروز برای مان افتاد. بچه‌ها ببینند و ببینند که... کتاب، پربهترین شیء برای معلمان و مربیان ماست.

### آیین‌سازی:

"به آیین، یکی جشن نو ساختند... (شاهنامه، فردوسی)"

برای خواندن کتاب، برای اضافه کردن یک کتاب جدید به کتابخانه، برای باز کردن

کتاب، برای تمام شدن یک کتاب قصه، برای هفته کتاب و کتاب‌خوانی، برای آغاز سال، برای پایان سال، برای امانت گرفتن و عودت دادن کتاب، برای خریدن کتاب، برای رفتن به فروشگاه کتاب، برای هر چیز مرتبط با کتاب یک آیین، یک سنت، یک مراسم، یک رسم خلق کنید. در سرمقاله پاییز توضیح دادم که قدرت آیین‌ها و رسوم پداگوژیک را دست کم نگیرید. ما برای افتتاح کتابخانه برای شاگردان مان، آیین افتتاحیه تدارک می‌دیدیم. کتاب‌های جدیدی که می‌رفتم برای‌شان می‌خریدم را وقتی می‌خواستم به کتابخانه اضافه کنم، آیین رونمایی برگزار می‌کردم. خلاصه سعی کنید مانند همه مفاهیم تربیتی دیگر، برای کتاب‌خوانی نیز آیین‌ها و رسومات گوناگون پداگوژیک خلق کنید. نه اینکه فقط سالی یک‌بار هفته کتاب‌خوانی، زنگ بزیند چهار تا ناشر کتاب‌هایشان را بیاورند و در معرض نمایش کودکان و والدین بگذارند و برود تا سال بعد...



▲ بچه‌هایی که مسئول کتابخانه بودند، با ذوق و سلیقه خودشان، این مدلی کتابخانه جدید کلاسشان را افتتاح کردند. نخندید! آن موقع‌ها امکانات و سلیقه پسرچه‌ها در همین حد بود...

## ۳ حریص‌سازی:

## "بر قرائت من حریصم همچو جان ..."

(مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، حکایت نابینا و مصحف)

هر کاری از دست‌تان بر می‌آید بکنید تا بچه‌ها به خواندن کتاب حریص شوند. این از آن جاهایی است که حرص زدن، ایراد که ندارد هیچ، ثواب هم دارد. نگران این هم نشوید که بعداً هرزخوان بشوند. آنقدر ضد این حرص زدن و ضد هرزخوانی برای‌شان وجود دارد (وسایل ارتباط جمعی و بازی‌های کامپیوتری و موبایل و ...) که هرزخوان نخواهند شد. بچه‌های این نسل آن‌قدر فقر ویتامین کتاب دارند، که باید زیادی هم بهشان قرص کتاب داد. درمان هرزخوانی ساده و مطلوب‌تر است از درمان کتاب‌نخوانی! برای حریص‌سازی ایده زیاد است. ترجیح می‌دهم کمی هم خود شما فکر کنید. البته در سایت‌ها و اینترنت پر است از ایده برای جذاب کردن کتاب‌خوانی برای کودکان. بگردید و پیدا کنید. آن‌قدر به زبان ساده و زیاد هست که با جستجوی چهار تا کلمه کلیدی نظیر «book , interest , how , ...» می‌توانید ایده‌های زیادی از اینترنت پیدا کنید. همچنین توصیه می‌کنم کتاب ایده‌هایی برای علاقه‌مندسازی کودکان به مطالعه و کتاب‌خوانی نشر صابرین را نیز نگاهی بیندازید. آن قدیم‌ها که کسی روش شناختی و تربیت طبیعی و این قرتی بازی‌ها را نمی‌دانست، ما به همان روش رفتاری خودمان برای حریص‌سازی شاگردانمان به کتاب‌خوانی مسابقه می‌گذاشتیم، تعداد صفحات مطالعه شده‌شان را روی نمودار می‌بردیم و رقابت می‌انداختیم، برای تشویق و جایزه کتاب‌های مورد علاقه طرف یا کتابی که در کتابخانه نبود و همه دنبالش بودند هدیه می‌دادیم، یک سؤال امتحان را از کتاب‌های کتابخانه که خوانده بودند می‌دادیم، تابستان برنامه مطالعاتی برای‌شان تدارک می‌دادیم، اگر در ریاضی نمره کم می‌آوردند و از کتاب‌خوانی زیاد امتیاز جمع کرده بودند، امتیازشان را تبدیل به نمره می‌کردیم که کمک‌شان کند و .... خلاصه خودمان را به در و دیوار می‌زدیم و هزار راه درست و نادرست را می‌رفتیم که بچه‌ها

عاشق کتاب خواندن شوند. امروز می‌دانم که کدام آن راه‌ها نادرست بودند. شاید همه‌شان وسیله‌های نادرستی بوده باشند. اما مطمئنم که هدف‌مان کاملاً درست بوده و استثنائاً این مورد از آن مواردی است که می‌توان گفت: "هدف، وسیله را توجیه می‌کند!" 😊😊

## ۴ حاشیه‌سازی:

«آه کاین حاشیه از متن بود مشکل‌تر...» (صائب تبریزی)

کتاب‌خوانی را به خود کتاب‌خوانی محدود نکنید. برنامه‌های حاشیه‌ای و جانبی متنوع و جذاب و هدف‌مند برایش طراحی و اجرا کنید. برنامه‌ها و ایده‌هایی که بچه‌ها را از سطح خواندن صرف یک کتاب فراتر ببرد. در واقع آنها را به سطوح بالاتری از سطوح یادگیری بلوم یا پرلز رهنمون سازد. به سطوح کاربرد و ترکیب و تجزیه و تحلیل و نقد و خلق دست یابند. در واقع می‌توانید یک برنامه کتاب‌خوانی را منطبق بر سطوح پرلز یا بلوم طراحی و پیاده کنید. یعنی برای هر سطح یک فعالیت یا برنامه مرتبط با کتاب طراحی کنید. من یک‌بار این کار را خیلی خوب انجام دادم. اول کتاب قصه‌های مجید را برای شاگردان اول راهنمایی‌ام انتخاب کردم. هر هفته آنها یک قصه از قصه‌های مجید را می‌خواندند. فیلمش را هم دیدند. آنجا بود که فهمیدند خواندن کتاب یک قصه چقدر می‌تواند لذت‌بخش‌تر از دیدن فیلمش باشد. بعد برای‌شان یک نمایشگاه از سایر آثار آقای مرادی کرمانی ترتیب دادم. آنها می‌توانستند از بین چند کتاب دیگر ایشان، یک یا دو کتاب را انتخاب کرده، بخوانند و آن را با قصه‌های مجید همین نویسنده مقایسه کنند. حالا آنها آثار یک نویسنده (هوشنگ مرادی کرمانی) را مرور کرده و با سبک نویسندگی و قلم او آشنا شده بودند. حالا وقت آن بود که مسابقه‌ای ترتیب دهم و از ایشان بخواهم تا مانند سبک مرادی کرمانی، قصه‌ای به قصه‌های مجید بیفزایند. میانگین جمع نسبتاً خوب از پس این کار بر آمد. دنبال این می‌گشتم که برای کل جمع و نیز

برگزیدگان این مسابقه چه جایزه‌ای تهیه کنم (گفتم که، آن زمان‌ها هنوز حرفی از این قرتی بازی‌ها در مدارس نبود!) دیدم چه جایزه‌ای بهتر از اینکه با خود آقای نویسنده روبرو شوند و داستان‌ها و نقدهای‌شان را برای او بخوانند. افتادم دنبال پیدا کردن آقای هوشنگ مرادی کرمانی و با ده تا واسطه بالاخره توانستم تلفن منزلش را پیدا کنم. زنگ زدم و برایش ماجرا را تعریف کردم. مجاب شد. خودم رفتم دنبالش (آخر خودم هم ذوق زده بودم. تا آن روز هیچ نویسنده مشهوری را از نزدیک ندیده بودم). توی ماشین برنامه را برایش توضیح دادم. رسیدیم مدرسه. برایش تعجب آور بود که باید کفش‌هایش را در بیاورد. وقتی وارد سالن شد و همه شاگردانم به احترام ورودش ایستادند، خودم داشتم از دلهره می‌مردم. نشست. گرم و صمیمی. مثل خود قصه‌های مجید. برگزیدگان آمدند و قصه‌های افزوده به مجیدش را خواندند. خیلی خوشش آمد. گفت یکی دو تا را خودم هم شک کردم که من نوشته بودم یا نه! بعد نوبت نقدها شد. یکی از بچه‌ها آمد و نقدهایی را که به یکی از کتاب‌هایش داشت، با صراحت خواند. نقدها به نظر من به‌جا بود. ولی این قسمت را پیش‌بینی نکرده بودم. آقای نویسنده برآشفته که یکی دو طفل خُرد دارند به او خُرده می‌گیرند. من همکارم را نگاه کردم و همکارم مرا. سریع وارد عمل شدید و با به‌به و چه‌چه طفل نقاد را ساکت کردیم و هدیه استاد را تقدیم کردیم و داستان ختم به خیر شد. برنامه‌سازی یعنی این. هم من معلم و هم شاگردان، کلی چیز آموختیم. یک کتاب، یک نویسنده، کلی برنامه به وجود آورد و کلی درس به همه‌مان آموخت و همه ما بیشتر عاشق کتاب‌ها شدیم و دانستیم حتی گاهی کتاب‌ها هم از نویسنده‌هایشان بهتر عمل می‌کنند... (😊)

معلم دیروز، شاگرد امروز - محمدرضا باقری





▲ بچه‌ها در حال خواندن داستان‌ها و نقدهایشان در حضور آقای هوشنگ مرادی کرمانی، خالق قصه‌های مجید



▲ هدیه ما به آقای نویسنده یک گل کاکتوس زیبا بود که از قبل تحقیق کرده بودیم و می‌دانستیم که به کاکتوس علاقه دارد. برگزیده اول مسابقه داستان‌نویسی این افتخار را داشت تا این هدیه را به آقای مرادی کرمانی بدهد.